

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: اشلی اسمیت
ویراستاری و ارسال: علی مشرف
۰۱ اگست ۲۰۲۴

امپریالیسم و ضدامپریالیسم امروز-۲



ایالات متحده همچنان قدرتمندترین دولت جهان است، دارای بزرگترین اقتصاد، برخوردار از دالر به عنوان ارز ذخیره جهان، قدرتمندترین نیروی نظامی، بزرگترین شبکه ائتلاف‌های جهانی و در نتیجه بزرگترین قدرت ژئوپلیتیک است. اما، این کشور با رقابت چین و روسیه و قدرت‌های خرده‌امپراتوری در مناطق مختلف جهان روبه‌رو است.

جنگ نسل‌کشی اسرائیل در غزه با حمایت امریکا

جنگ نسل‌کشی اسرائیل در غزه، نقشه‌های امپریالیستی و اشنگتن برای کل خاورمیانه را به هم زد و بزرگترین بحران ژئوپلیتیک این کشور از زمان ویتنام را شکل داد. حماس در مواجهه با فشار و خف‌سازی تدریجی از طریق محاصره کامل غزه، در [۷ اکتوبر فراری ناامیدانه](#) از زندان را هدایت کرد، گروگان‌هایی گرفت و سربازان و غیرنظامیان بسیاری را کشت.

حمله حماس ضعف اطلاعات و کنترل مرزی اسرائیل بر دیوار اپارتاید این کشور را آشکار کرد. در پاسخ، اسرائیل بزرگترین تهاجم نظامی خود را به غزه را با هدف اعلام‌شده بازگرداندن گروگان‌ها و نابودی حماس آغاز کرد. اما در هیچ‌یک موفق نبوده است. در عوض، در جنگ مجازات دسته‌جمعی، پاکسازی قومی و نسل‌کشی غزه را ویران کرده

است. دولت بایدن در تمامی مراحل از اسرائیل حمایت کرده است، این کشور را تأمین مالی می‌کند، با حق و تو در سازمان ملل متحد برایش پوشش سیاسی فراهم می‌کند و آن را تا دندان مسلح می‌سازد.

اما بین امریکا و اسرائیل شکافی وجود دارد. در حالی که واشنگتن از هدف اسرائیل برای از بین بردن مقاومت فلسطین حمایت می‌کند، اما سعی کرده اسرائیل را به تغییر ستراتیژی خود از بمباران غزه و کشتار غیرنظامیان به عملیات ویژه برای هدف قرار دادن حماس تغییر دهد. اختلاف ستراتیژیک دولت بایدن با اسرائیل بر سر حمله این کشور به رفح با متوقف ساختن انتقال برخی از مخرب‌ترین بمب‌های خود توسط ایالات متحده به اوج رسیده است.

دولت امریکا همچنین حملات گسترده اسرائیل در منطقه را که شامل بمباران سوریه، لبنان، عراق و یمن می‌شود، تأیید نمی‌کند. واشنگتن آشکارا با این حملات مخالفت نکرده، اما در عوض تلاش کرده است تا رژیم‌های مورد هدف را برای اجتناب از پاسخ‌دهی تحت فشار قرار دهد.

ایالات متحده نتوانسته است نتانیاهو را که گروهان فاشیست‌های دولت ائتلافی‌اش است که خواستار نسل‌کشی و جنگ منطقه‌ای به‌ویژه علیه ایران هستند، مهار کند. نتانیاهو برای حفظ دولت ائتلافی خود از رهبری آنها پیروی کرده است، زیرا در صورت سقوط، احتمالاً به اتهام فساد به زندان خواهد افتاد.

بنابراین، جنگ نسل‌کشی اسرائیل و تجاوزات منطقه‌ای می‌تواند جرقه یک جنگ گسترده‌تر را بزند. پیش از این، حوثی‌ها را در یمن تحریک کرده بود تا به کشتی‌های نفتی و تجاری حمله کنند، اقتصاد جهانی را تهدید کنند و ایالات متحده را به سمت تشکیل ائتلافی برای محافظت از کشتی‌هایشان و تهدید حوثی‌ها سوق داد.

اما شدیدترین و خطرناکترین درگیری‌هایی که اسرائیل به‌راه انداخته با [ایران](#) است. اسرائیل سفارت تهران در دمشق را بمباران کرد و یکی از رهبران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را کشت. واشنگتن برای تحت فشار گذاشتن ایران برای عدم حمله به اسرائیل و در نتیجه راه‌اندازی یک جنگ تمام‌عیار، سخت تلاش کرد.

در این رویداد، ایران حمله‌ای عمدتاً نمادین به اسرائیل انجام داد. این کشور برنامه‌های خود را به اطلاع ایالات متحده و کشورهای عربی رساند و اسرائیل و متحدانش را قادر ساخت که تقریباً تمام پهپادها و راکت‌ها را ساقط کنند. سپس ایالات متحده برای محدود کردن حملات متقابل اسرائیل به این کشور رو آورد. اما با این همه تل ابیب با حمله محدود به تأسیسات هسته‌ای ایران پیامی شوم ارسال کرد. در پاسخ، تهران با برنامه‌هایی برای توسعه سلاح‌های هسته‌ای پیش خواهد رفت و اسرائیل با حملات نظامی برای حفاظت از انحصار هسته‌ای منطقه‌ای خود پاسخ خواهد داد و تهدیدی برای وقوع [آخرالزمان در منطقه](#) خواهد بود.

در میانه این ماریج منازعات، وحشیگری اسرائیل اعتراضات گسترده‌ای را در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا و در سطح جهان برانگیخته است و هم این کشور و هم ایالات متحده را به‌عنوان معماران و عاملان نسل‌کشی افشاء و منزوی کرده است. آفریقای جنوبی پرونده‌ای علیه اسرائیل به دیوان بین‌المللی دادگستری ارائه و اسرائیل را به نسل‌کشی متهم کرد، پرونده‌ای که دادگاه آن را قابل قبول تشخیص داد.

چین و روسیه علی‌رغم روابط عمیق اقتصادی و دیپلماتیک خود با اسرائیل و حمایت از تثبیت وضعیت موجود در منطقه، از این بحران استفاده کرده تا ژست همپیمانی با فلسطین را بگیرند. هیچ توجیهی ندارد که سرکوبگران سین کیانگ و اوکراین بگویند از حق تعیین سرنوشت ملی حمایت می‌کنند.

با این حال، ایالات متحده شکست بزرگی را متحمل شده است. قدرت نرم آن اساساً تضعیف شده است. هیچ کس نمی‌تواند ادعاهای امریکا را مبنی بر حمایت از «نظم مبتنی بر قوانین» یا «حق تعیین سرنوشت» یا حتی «دموکراسی» باور کند.

در حال حاضر، برنامه‌های عادی‌سازی اسرائیل از طریق پیمان ابراهیم مختل شده است. با حضور جمعیت اعراب در خیابان‌ها و حداقل ابراز همدردی با فلسطینی‌ها، هیچ رژیم عربی به‌رغم همگرایی اقتصادی فزاینده‌شان با دولت اپارتاید، علناً با اسرائیل معامله نمی‌کند، اگرچه شماری از آن‌ها هنوز پشت درهای بسته این طرح‌ها را پیش می‌برند. هیچ یک از این رژیم‌ها یا ایران را نمی‌توان متحد مبارزات فلسطینی‌ها دانست. به جز حوثی‌ها، همه آنها پاسخ‌های نظامی محدودی علیه اسرائیل داشته‌اند. هیچ‌کدام ارسال نفت به قدرت‌های بزرگ را قطع نکرده‌اند.

به‌واقع هیچ «**محور مقاومت**»ی وجود ندارد. همه این دولت‌ها تلاش می‌کنند مانع از آن شوند که همبستگی مردمی با فلسطین به مخالفت با حکومت استبدادی خودشان بدل شود و در مواجهه با هر مقاومت داخلی، همه، از مصر تا ایران، آن را با زور وحشیانه سرکوب کرده‌اند. آنها همه **رژیم‌های سرمایه‌داری ضد انقلابی** اند.

با این حال، جنگ نسل‌کشی اسرائیل اساساً تلاش و اشنگتن برای جذب دولت‌ها و کشورهای خرده‌امپراتوری در منطقه و سراسر جنوب جهانی را تضعیف کرده است. خطرات این کشورها و مردمانشان از مبارزات رهائی‌بخش خود، آنها را به همدات‌پنداری با فلسطین و مخالفت با ایالات متحده و اسرائیل سوق می‌دهد. این امر موج بی‌سابقه جهانی از اعتراضات مردمی در همبستگی با فلسطین را ایجاد کرده است. در همین حال، حمایت درستی دولت بایدن از اسرائیل اعتراض‌های بی‌امانی را در شش ماه گذشته برانگیخته که به شورش دانشجویان در دانشگاه‌های سراسر کشور منجر شده است. هر دو حزب سیاسی در همکاری با مدیریت لیبرال و محافظه‌کار دانشگاه، این شورش دانشجویی را با نهایت بی‌رحمی سرکوب کرده‌اند و این امر ادعای و اشنگتن را که مدل دموکراسی است هرچه بیشتر به زیر سؤال می‌برد.

بنابراین تمام پیشرفت‌های ژئوپلیتیکی که ایالات متحده از طریق موضع‌گیری خود بر سر اوکراین به آن دست یافت، اسرائیل خنثی کرد، امپریالیسم ایالات متحده را به بحران انداخت و **انتخاب مجدد بایدن** را به خطر انداخت. همچنین فضای زیادی را برای رقبای جهانی و منطقه‌ای و اشنگتن فراهم کرده است تا به‌طور فزاینده‌ای بر منافع خود تأکید کنند و درگیری‌ها را در سراسر جهان تشدید کنند.

تایوان: کانون رقابت ایالات متحده – چین

تایوان به کانون رقابت بین امریکا و چین تبدیل شده است. چین «وحدت مجدد»، یعنی تصرف تایوان را به‌عنوان یکی از **اهداف اصلی امپریالیستی** خود قرار داده است. در حالی که بایدن قول داده است که سیاست چین واحد و ابهام ستراتیژیک خود را حفظ کند، بارها قول داده است که در صورت وقوع جنگ از تایوان دفاع کند.

به‌منظور آمادگی برای چنین حریقی، بایدن تلاش می‌کند تا بر تضاد تاریخی بین متحدان امریکا در منطقه، جاپان، فیلیپین، کوریای جنوبی، ویتنام و دیگران غلبه کند تا آنها را در پیمان‌های مختلف چندجانبه و دوجانبه علیه چین متحد سازد. همه این‌ها درگیری بر سر تایوان را تشدید می‌کند.

در عین حال، ادغام اقتصادی ایالات متحده، چین و تایوان، حرکت به سمت جنگ را کاهش می‌دهد. یکی از شرکت‌های چندملیتی تایوان، فاکسکان، در کارخانه‌های غول پیکر در چین برای صادرات به سرتاسر جهان، از جمله ایالات متحده، آیفون اپل تولید می‌کند TSMC. تایوان همچنین سازنده ۹۰ درصد از پیشرفته‌ترین ریزتراشه‌های جهان است که در همه چیز از اجاق‌های توستر گرفته تا سلاح‌های نظامی با فناوری پیشرفته و بمب‌افکن‌های جنگنده مانند اف ۳۵ از آن استفاده می‌شود.

علیرغم این ادغام، درگیری بین ایالات متحده و چین بر سر تایوان در طول دوره تصدی بایدن تشدید شده است و نمایندگان کنگره ایالات متحده با بازدیدهای تحریک‌آمیز از تایوان آن را حتی بیشتر کردند. به عنوان مثال، **نانسی پلوسی** یک سفر دیپلماتیک برگزار کرد و وعده حمایت امریکا از تایوان را داد و چین را واداشت تا با تمرینات نظامی تهدیدآمیز پاسخ دهد. به نوبه خود، چین نیز برای تأثیرگذاری بر سیاست تایوان و ارسال پیام به واشنگتن به اقدامات تحریک‌آمیز دست زده است.

در واقع، هیچ یک از قدرت‌های بزرگ به حق تایوان برای تعیین سرنوشت احترام نمی‌گذارند. چین می‌خواهد آن را ضمیمه خود کند و واشنگتن از تاپیه به‌عنوان بخشی از حمله امپراتورمآبانه خود علیه بیجینگ استفاده می‌کند. در حالی که وقوع جنگ بعید به نظر می‌رسد، زیرا با توجه به تشدید درگیری امپریالیستی می‌تواند باعث حریق هسته‌ئی شود و با وقفه در تولید و تجارت ریزتراشه‌ها، که به اندازه نفت برای عملکرد سرمایه داری جهانی مهم هستند، اقتصاد جهانی را نابود کند. نمی‌توان آن را کاملاً منتفی دانست.

رکود، رقابت بین‌امپریالیستی را تشدید می‌کند

رکود جهانی سرمایه‌داری رقابت بین ایالات متحده، چین و روسیه بر سر همه چیز از تجارت گرفته تا ژئوپلیتیک و این نقاط بحرانی ستراتیژیک را تشدید می‌کند. رکود جهانی همچنین نابرابری را در درون و میان کشورها در سراسر جهان تشدید می‌کند.

ایالات متحده، به‌عنوان قدرت مسلط امپریالیستی در کنترل ارزش ذخیره جهانی (دالر)، **با موفقیت بیشتری** نسبت به رقبای خود از رکود ناشی از همه‌گیری کرونا بهبود یافته است. این استثناء است، نه قاعده در جهان سرمایه‌داری پیشرفته. با وجود این، تورم به طبقه کارگر ضربه زده و شکاف‌های اجتماعی و طبقاتی را تشدید کرده است. اروپا و جاپان با تعمیق نابرابری طبقاتی بین رکود و رشد آهسته سرگردان هستند. چین به رشد خود ادامه می‌دهد، اما با نرخ کاهش‌یافته. روسیه برای فرار از بدترین پی‌آمد تحریم‌ها و حفظ نرخ رشد به اجرای **اقتصاد جنگی** روی آورده، اما این وضع ناپایدار است. در هر دو کشور، نابرابری در حال افزایش است.

رکود جهانی اثرات مشابهی در میان قدرت‌های خرده‌امپراتوری دارد، بسیاری از آنها به بازارهای صادراتی کاهش‌یافته در جهان سرمایه‌داری پیشرفته متکی هستند. و در کشورهای تحت ستم و بدهکار جنوب جهانی **بحران حاد بدهی دولتی** منفجر شده است. ترکیب رشد آهسته، بازارهای صادراتی ضعیف، تورم و افزایش نرخ بهره باعث شده است که آنها نتوانند وام‌های خود را بازپرداخت کنند. در حالی که وام‌دهندگان سرمایه‌دار خصوصی و همچنین صندوق بین‌المللی پول/بانک جهانی و بانک‌های دولتی یا تحت کنترل چین با معاملات جزئی با کشورهای بدهکار موافقت کرده‌اند، همچنان خواهان بازپرداخت وام‌های خود هستند و شرایط مختلفی را برای تضمین بازپرداخت وضع کرده‌اند. همه این‌ها شکاف‌های طبقاتی و اجتماعی را تشدید می‌کند و در برخی موارد باعث رشد فقر مفرط می‌شود که در دوران رونق نولیبرالی کاهش یافته بود.

قطبی‌شدن، شورش و انقلاب

این واقعیت که سامان اجرائی سرمایه‌داری، چه در لیبرال‌دموکراسی‌ها و چه در حکومت‌های استبدادی، قادر به غلبه بر این رکود نیست، باعث دوقطبی‌شدن سیاسی هر چه بزرگتر خواهد شد و روزنی برای چپ و راست ایجاد می‌کند.

با توجه به ضعف‌های چپ افراطی و سازمان‌های مبارزات طبقاتی و اجتماعی، بیان اصلی بدیل در چپ اشکال مختلف رفرمیسم بوده است. اما قابل پیش‌بینی است که اصلاح‌طلبان در دولت در تنگنای بوروکراسی دولتی سرمایه‌داری و اقتصادهای سست و بحران‌زده‌شان بوده‌اند، که باعث شده یا به وعده‌های خود عمل نکنند یا به آن خیانت کنند و سیاست‌های سنتی سرمایه‌داری را اتخاذ کنند.

مثال نمونه‌وار **سیریزا در یونان** است. این کشور به وعده خود مبنی بر ایستادگی در برابر اتحادیه اروپا و بستن کاران بین‌المللی خیانت کرد و تسلیم برنامه ریاضت اقتصادی آنها شد و در نتیجه در انتخابات به نفع یک دولت نولیبرالی دست‌راستی کنار رفت.

ناکامی‌های دولت‌های مستقر سرمایه‌داری و همچنین مخالفان اصلاح‌طلب آن، در سطح جهانی در را به روی نیروهای راست افراطی انتخاباتی و نیروهای اولیه فاشیستی باز می‌کند. بخش اعظم این راست جدید، اگرچه طرفدار ناسیونالیسم قومی، اقتدارگرا و ارتجاعی هستند، **فاشیست نیستند**. آنها برای سرنگونی دموکراسی بورژوائی، تحمیل دیکتاتوری و سرکوب مبارزات کارگران و ستم‌دیدگان، جنبش‌های توده‌ئی بنا نمی‌کنند. بلکه در عوض تلاش می‌کنند تا در انتخابات درون دموکراسی بورژوائی پیروز شوند و از دولت برای تحمیل مجدد نظم اجتماعی از طریق اعمال سیاست‌های نظم و قانون علیه قربانیان مختلف، به‌ویژه مهاجرانی که از فقر، بحران‌های سیاسی و تغییرات آب‌وهوایی فرار می‌کنند، استفاده کنند.

در ایالات متحده، اروپا، هند، چین، روسیه و سایر کشورها، راست افراطی وسواس خاصی برای حمله به مسلمانان دارد. تقریباً بدون استثنا، راست وعده می‌دهد که نظم اجتماعی را با اعمال «ارزش‌های خانوادگی» علیه فمینیست‌ها، ترنس‌ها و فعالان دگرباش اعاده کند.

راست تاکنون موفقیت‌هایی تاریخی در اروپا، آسیا و امریکای لاتین داشته است. و در سال ۲۰۲۴، با برگزاری انتخابات در **۵۰ کشور با حضور ۲ میلیارد نفر**، احزاب راست در موقعیت مناسبی برای پیشروی بیشتر قرار دارند.

شاید مهم‌ترین پیامدشان برای سیاست جهانی در ایالات متحده باشد، جایی که بایدن برای تحکیم پیمان‌ها و پروژه‌های امپریالیسم ایالات متحده در خارج از کشور و ظاهراً دفاع از دموکراسی در داخل عمل می‌کند. ترمپ تهدید می‌کند که پروژه امپریالیسم ایالات متحده برای نظارت بر سرمایه‌داری جهانی را کنار می‌گذارد، از پیمان‌های چندجانبه‌اش خارج می‌شود، سیاست‌های ملی‌گرایانه اقتصادی بیشتری را تحمیل می‌کند، و ستم‌دیدگان را در داخل و خارج از کشور سپربلا می‌کند. با انجام این کار، او افول نسبی واشنگتن را سرعت می‌بخشد، نابرابری داخلی را تشدید می‌کند، و تضادهای بین امپراتوری‌ها و بین دولت‌ها را تشدید می‌کند.

نه ترمپ و نه جناح راست افراطی در هیچ کجا به استعمارشدگان و ستم‌دیدگان راه‌حلی برای بحران‌های زندگی‌شان ارائه نمی‌کنند. در نتیجه، پیروزی‌های آنها منجر به رژیم‌های باثبات نخواهد شد و در را برای انتخاب مجدد احزاب نظم مستقر باز می‌کند.

ترکیب بحران‌ها و شکست دولت‌هایی از هر نوع در حل آن، کارگران و ستم‌دیدگان را از زمان رکود بزرگ به سوی امواج مبارزه سوق داده است. در واقع، پانزده سال گذشته شامل برخی از **بزرگ‌ترین شورش‌ها از دهه ۱۹۶۰** بوده است.

تقریباً همه کشورهای جهان، به‌ویژه در خاورمیانه و شمال افریقا، نوعی مبارزه توده‌ئی از پائین را تجربه کرده‌اند. **شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های** چند دهه اخیر که سازماندهی طبقاتی و اجتماعی را تضعیف و چپ انقلابی را متلاشی کرده، این مبارزات را با مشکل مواجه کرده است.

در نتیجه، حتی قدرتمندترین شورش‌ها نیز موفق با انجام انقلاب‌های سیاسی یا اجتماعی موفق نشدند. این امر فرصتی برای طبقه حاکم و نمایندگان سیاسی آن برای حفظ هژمونی خود، اغلب با حمایت این یا آن قدرت امپراتوری یا خرده‌امپراتوری، ایجاد کرده است.

به عنوان مثال، روسیه، ایران و حزب‌الله **رژیم بی‌رحم بشار اسد را از انقلاب نجات دادند**. و در مورد دیگر، ستراتیژی ایالات متحده برای حفظ رژیم به طبقه حاکم مصر کمک کرد تا یک دیکتاتوری بی‌رحمانه تحت فرمان عبدالفتاح السیسی را دوباره تحمیل کند. اما این رژیم‌ها به هیچ‌وجه جوامع‌شان را به ثبات نرسانده‌اند. بحران‌های دایمی و سطح وحشتناک نابرابری و ظلم، مقاومت را از پائین در سراسر جهان برانگیخته است.

سه دام برای ضدیت با امپریالیسم

نظم جدید چندقطبی نامتقارن جهانی با رقابت‌های روزافزون بین امپراتوری‌ها، درگیری‌های بین دولت‌ها، و امواج شورش در جوامع، چپ بین‌المللی را با پرسش‌هایی به نبرد فرا خوانده است که آمادگی لازم برای پاسخ به آن‌ها را ندارد. در شکم هیولا، ایالات متحده، چپ عمدتاً سه موضع اشتباه اتخاذ کرده است که همگی ایجاد همبستگی بین‌المللی از پائین علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی را تضعیف می‌کنند.

نخست، کسانی که گرایش به حزب دموکرات دارند در دام حمایت اجتماعی وطن‌پرستانه از ایالات متحده در برابر رقبای خود افتاده‌اند. آنها از درخواست بایدن از کشورها برای تشکیل «اتحادیه دموکراسی‌ها» علیه چین و روسیه حمایت کرده‌اند. این امر به‌ویژه در میان پیروان **برنی سندرز** غالب است که هر چند از این یا آن سیاست «اشتباه» ایالات متحده انتقاد می‌کنند، و اشنگتن را به‌عنوان یک نیروی خیر در جهان می‌بینند.

در واقع، همان‌طور که حمایت بایدن از جنگ نسل‌کشی اسرائیل ثابت می‌کند، ایالات متحده یکی از دشمنان اصلی رهائی ملی و انقلاب اجتماعی در سراسر جهان است. این هژمون اصلی است که هدفش تحمیل وضع فلاکت‌بار موجود است و بنابراین در سطح بین‌المللی مخالف رهائی جمعی است، نه متحد آن.

دوم، سایر بخش‌های چپ با تلقی «دشمن دشمن من به‌عنوان دوست» اشتباه متضادی کردند. این موضع که ضد امپریالیسم مبتذل، ضد امپریالیسم جعلی یا اردوگامگرایی نامیده می‌شود، از رقبای امپریالیستی و اشنگتن به‌عنوان به‌اصطلاح محور مقاومت حمایت می‌کند. برخی از آن از این هم فراتر می‌روند و ادعا می‌کنند که دولت‌های آشکارا سرمایه‌داری مانند چین نوعی بدیل سوسیالیستی را نمایندگی می‌کنند (برای مثال هم‌زمان با آن که شی جین‌پینگ از ویکتور اوربان، نخست‌وزیر راست افراطی مجارستان تمجید می‌کند و چین و مجارستان را «شرکای ستراتیژیک همه‌جانبه در این دوران جدید» می‌خواند). بنابراین، آنها از قدرت‌های بزرگ نوظهور، دولت‌های خرده‌امپراتوری و دیکتاتوری‌های مختلف در کشورهای تحت سلطه حمایت می‌کنند.

در این فرآیند، آنها ماهیت امپریالیستی کشورهایمانند چین و روسیه و ماهیت ضدانقلابی رژیم‌های سرکوبگر مخالف آمریکا در خاورمیانه را نادیده می‌گیرند، بی‌اعتناء به این‌که چقدر نسبت به کارگران و ستم‌دیدگان سرکوبگر هستند. همچنین آنها مخالف همبستگی با مبارزات مردمی از پائین در درون خود هستند و این مبارزات را به‌عنوان «انقلاب‌های رنگی» ساختگی که توسط امپریالیسم ایالات متحده سازماندهی شده است رد می‌کنند.

آنها همچنین برای جنگ روسیه علیه اوکراین و سرکوب قیام دموکراتیک در هانگ کانگ توسط چین، توجیهاتی ارائه می‌کنند و در برخی موارد آشکارا از آن حمایت می‌کنند. در نهایت، آنها خود را در کنار سایر دولت‌های امپریالیستی و

سرمایه‌داری قرار می‌دهند و برای انکار سرشت سرمایه‌دارانه، استثماری و سرکوبگر آن‌ها، به لحاظ ذهنی پشت و وارو می‌زنند.

در نهایت، برخی از چپ‌ها موضع تقلیل‌گرایی ژئوپلیتیکی را اتخاذ کرده‌اند. آنها ماهیت غارتگر کشورهای مختلف امپریالیستی را تصدیق می‌کنند و حامی هیچ یک از آنها نیستند. اما وقتی این قدرت‌ها بر سر ملت‌های تحت ستم درگیر می‌شوند، به‌جای دفاع از حق تعیین سرنوشت این ملت، از جمله حق آنها برای تأمین سلاح برای کسب آزادی، چنین موقعیت‌هایی را به صرفاً محور رقابت بین امپراتوری‌ها تقلیل می‌دهند. در این فرایند، آن‌ها عاملیت ملت‌های ستم‌دیده را انکار می‌کنند.

البته، قدرت‌های امپریالیستی می‌توانند مبارزات برای آزادی ملی را چنان دست‌کاری کنند که چیزی غیر از جنگ نیابتی نباشد. اما تقلیل‌گرایان ژئوپلیتیک از این امکان برای انکار حمایت از مبارزات مشروع برای رهائی امروز استفاده می‌کنند.

این موضع بسیاری از چپ‌ها در مورد جنگ امپریالیستی روسیه علیه اوکراین بوده است و آن را به یک **جنگ نیابتی** صرف بین مسکو و واشنگتن تقلیل می‌دهند. اما همان‌طور که نظرسنجی‌های اوکراین و مقاومت ملی‌شان نشان می‌دهد، **اوکراینی‌ها برای رهائی خود می‌جنگند**، نه به‌عنوان کارگزار امپریالیسم امریکا.

تقلیل‌گرایان ژئوپلیتیک بر اساس ارزیابی اشتباه خود از جنگ، با حق اوکراین برای تأمین تسلیحات برای رهائی از امپریالیسم روسیه و با ارسال محموله‌های سلاح مخالفت کرده‌اند و برخی تا آنجا پیش می‌روند که از اقدامات برای مسدود کردن ارسال این محموله‌ها تجلیل می‌کنند. محاصره موفقیت‌آمیز چنین تسلیحاتی به پیروزی امپریالیسم روسیه منجر می‌شود، چیزی که برای مردم اوکراین فاجعه خواهد بود و آنها را محکوم به سرنوشت کسانی می‌کند که در **بوچا** و **ماریوپل** قتل‌عام شدند.

هیچ یک از این سه موضع، رهنمودی به چپ بین‌المللی برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مطرح شده توسط نظم جهانی جدید چندقطبی نامتقارن، ارائه نمی‌کند.

ضدیت انترناسیونالیستی با امپریالیسم

رویکرد به‌مراتب بهتر، مخالفت انترناسیونالیستی با امپریالیسم است. طرفداران این موضع به جای جانبداری از این یا آن دولت امپریالیستی یا سرمایه‌داری، با همه امپریالیسم‌ها و نیز رژیم‌های سرمایه‌داری کمتر قدرتمند مخالفت می‌کنند، ولو آن‌که ما با مداخلات امپریالیستی علیه آنها مخالف باشیم. ما با تمام مبارزات مردمی برای آزادی، اصلاحات و انقلاب در سراسر جهان و بدون استثناء همبستگی ایجاد می‌کنیم.

در موارد رهائی ملی، ما **بدون قید و شرط اما به شکل انتقادی در کنار ستم‌دیدگان** در مبارزه برای آزادی‌شان هستیم. اما در این مبارزات، ما رهائی ملی را با سوسیالیسم یکسان تلقی نمی‌کنیم و **وسوسه نمی‌شویم این مبارزات را سوسیالیستی** بخوانیم.

در مقابل، ما رویکردی مستقل برای ایجاد همبستگی با کارگران و ستم‌دیدگان درون این مبارزات و ایجاد روابط سیاسی با نیروهای مترقی و انقلابی آنها برای تبدیل مبارزات برای آزادی ملی به مبارزه برای سوسیالیسم، اتخاذ می‌کنیم.

این امر ما را به اتخاذ مواضع متمایز در مقایسه با بسیاری از چپ‌ها در سه نقطه آتش‌افروزی ستراتیژیک در نظم امپراتوری سوق می‌دهد.

نخست، در مورد اوکراین، ما از **مبارزات آزادی‌بخش** آن حمایت می‌کنیم و از حق این کشور برای تأمین تسلیحات، حتی از سوی ایالات متحده و ناتو، دفاع می‌کنیم، اما حامی دولت نولیبرال ولودیمیر زلنسکی نیستیم. ما همچنین با بهره‌برداری امپریالیسم غربی از اوکراین برای پیشبرد جاه‌طلبی‌های غارتگرانه‌اش برای گشودن این کشور و منطقه به روی بانک‌ها و شرکت‌های مخالفیم.

در مقابل، ما روابط با چپ اوکراین و جنبش اتحادیه‌های کارگری این کشور را توسعه می‌دهیم. ما خواسته‌های آنها را علیه نولیبرالیسم، تجدیدساختار مبتنی بر بدهی و باز کردن اقتصاد اوکراین به روی سرمایه چندملیتی مطرح می‌کنیم. ما از فراخوان آنها برای بازسازی مردمی کشور بر اساس سرمایه‌گذاری بخش عمومی با پرداخت دستمزدهائی متناسب با هزینه‌های زندگی به تمام کارگران که در اتحادیه‌ها متشکل هستند، حمایت می‌کنیم.

در مورد فلسطین، ما با حمایت امپریالیسم امریکا از جنگ نسل‌کشی اسرائیل در غزه مخالفت می‌کنیم و مدافع بی‌قیدوشرط مقاومت فلسطین هستیم. اما این بدان معنا نیست که ما از رهبری سیاسی موجود یا ستراتیژی و تاکتیک‌های آن حمایت می‌کنیم. ما موضعی انتقادی در قبال احزاب بورژوائی و خرده‌بورژوائی فلسطین اتخاذ می‌کنیم، خواه سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) باشد یا بدیل بنیادگرای اسلامی آن حماس.

رهبری اصلی سازمان آزادیبخش فلسطین، فتح، مبارزه مسلحانه را به دلیل توهم به راحل دو کشوری که به صورت دیپلماتیک ساخته شده بود، کنار گذاشت. سه دهه است که چنین دیپلماسی شکست خورده است، کرانه باختری تحت اشغال، غزه در محاصره است و اسرائیل از طریق اپارتاید بر فلسطینیان درون مرزهای ۱۹۴۸ حکومت می‌کند.

حماس خلأ مقاومت به‌جا مانده از تسلیم شدن فتح را پر کرد. با این حال، یک ستراتیژی بدیل ایجاد نکرد، در عوض به **ستراتیژی قدیمی فتح** در اتکاء به متحدان ظاهراً دوست عربی و ایران برای کمک به مبارزه نظامی خود علیه اسرائیل ادامه داد. دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم آن ستراتیژی که سازمان آزادیبخش فلسطین دنبال کرد و شکست خورد، امروز موفق خواهد شد.

اسرائیل با پشتیبانی امپریالیسم ایالات متحده و به اتکای هم‌پیمانی با اکثر رژیم‌های عربی، به‌تنهایی از نظر نظامی شکست نخواهد خورد. تنها با **ستراتیژی** که ترکیبی از مقاومت فلسطین علیه اسرائیل، مبارزه انقلابی علیه تمامی رژیم‌های منطقه و جنبش‌های ضد امپریالیستی در تمامی قدرت‌های بزرگ باشد، می‌توان فلسطینی‌ها را از اپارتاید اسرائیل رهایی بخشید و یک کشور سکولار و دموکراتیک از رودخانه تا بحر، با حقوق برابر برای همه، از جمله حق فلسطینی‌ها برای بازگشت به خانه‌ها و زمین‌های به‌سرقت رفته‌شان، ایجاد کرد.

در نهایت، در مورد **تایوان**، ما با تهدید چین برای الحاق این جزیره مخالفیم و از حق تایوان برای تعیین سرنوشت، از جمله دفاع از خود، پشتیبانی می‌کنیم و در عین حال با تلاش واشنگتن برای مسلح کردن این کشور در رقابت امپراتورمآبانه خود با چین مخالفیم.

ما از هیچ یک از احزاب بورژوائی که برای رهبری تایوان رقابت می‌کنند حمایت نمی‌کنیم، اما در عوض با چپ نواخته، سازمان‌های مردمی و اتحادیه‌های کارگری این کشور همبستگی ایجاد می‌کنیم. فقط آنها منفعت و قدرت دارند که هم قدرت‌های امپریالیستی و هم طبقه سرمایه‌دار تایوان را به نبرد فرا خوانند و با کارگران و ستم‌دیدگان چین، منطقه و ایالات متحده همبستگی ایجاد کنند.

بنابراین، ضدیت انترناسیونالیستی با امپریالیسم، ستراتیژی برای ایجاد همبستگی از پائین میان کارگران و ستم‌دیدگان علیه همه قدرت‌های بزرگ و همه دولت‌های سرمایه‌داری جهان ارائه می‌کند. ما فرصت و مسؤلیت عظیمی داریم تا

از این رویکرد در میان نسل جدیدی از فعالان دفاع کنیم که به طور غریزی مخالف امپریالیسم امریکا هستند و نسبت به دیگر قدرت‌های بزرگ و دولت‌های سرکوبگر بدگمان هستند.

برتری این ایده‌ها را تنها در عمل می‌توانیم ثابت کنیم، در مبارزات زنده – از مبارزات طبقاتی و اجتماعی داخلی تا مبارزات همبستگی با فلسطین، اوکراین و سایر ملل تحت ستم. با انجام این کار، می‌توانیم به شکل‌گیری یک چپ بین‌المللی جدید متعهد به ایجاد همبستگی از پائین در مبارزه با سرمایه‌داری جهانی و برای سوسیالیسم بین‌المللی کمک کنیم.

پیوند با منبع اصلی:

<https://redflag.org.au/article/imperialism-and-anti-imperialism-today>

منبع: نقد اقتصاد سیاسی